وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

الحمد للہ رب العالمین کہ این نسخہ معظم و مکرم مسمی بہ

قندیل حرم

حسب الارشاد حضور فیض گنجور بدار الریاست مصطفیٰ آباد

در مطبع حسینی ملقب بہ رئیس المطابع جلوہ ظہور یافت

وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
الحمد للہ رب العالمین کہ این شہر معظم و مکرم مسمی بہ
قندیل حرم
حسب الارشاد حضور فیض گنجور مدار الریاست مصطفی آباد
در مطبع حسینی ملقب برئیس المطابع جلوہ ظہور یافت
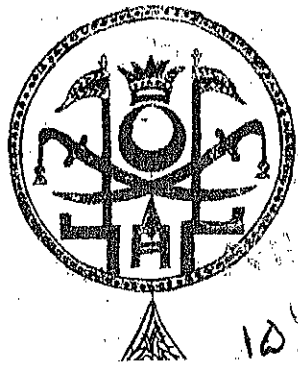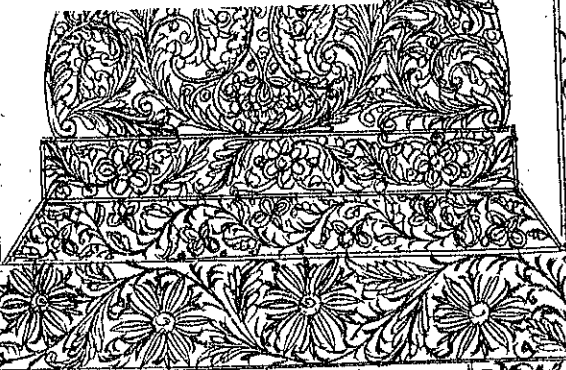
بسم الله الرحمن الرحیم

زهی آفریدگار بیچگون داور دادار همیون
طرازندهٔ چرخ ترسی فرازندهٔ عرش و کرسی
مضئ شموع علوم ناظم لآلی نجوم آرایشگر مطلع
العجیب حوریان همه غنج و دلال نگارندهٔ دو پیوستهٔ
دو رنگ زبان جادو مقال دلبری آموز ابروی
مقوس غونخوار طغرانویس منشور حسن بی پایان
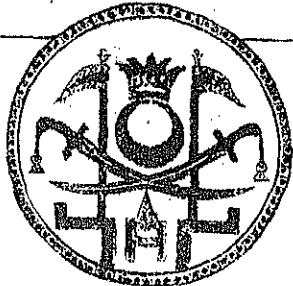
بطرهٔ طرار لعلی آمیز انگارهٔ سپهر از شفق صبح و مسا
رونق بخش کردهٔ ماه و مهر بسفیداب نور و ضیا
تاب دهٔ چهرهٔ دریتیم در بطن صدف، خال نهٔ رخسارهٔ
زمین از سنگ و خذف، رحیمی که بشوارق هویت
وجنات کثرت را برافروخته صور مرئیات را
بمرآت خانهٔ کونی جلوهٔ ظهور داده، حکیمی که بکمال
حکمت کاملهٔ عامهٔ موجودات خارجیه را بخلعت لیاقت
واستعداد مخلع کردانیده یکی را کامل و یکی را ناقص
نام نهاده، صاحبقران قدرتش نمرود و ابراهیم را
از یک پردهٔ خفا بدر آورده یکی را خلیل جلیل خود خوانده
و دیگری را بدور باش قهر و غضب از پیش رانده

۳
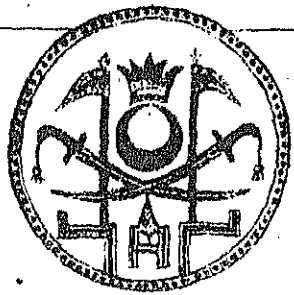
دایهٔ رحمتش ابن عمران و فرعون را در یک مهد پرورده یکی را
بعطای حلهٔ رسالت سیارارم ذات العماد قبول ساخت
و دیگری را بدعوی کاذبهٔ الوهیت بغرقاب پریچ و تاب عتاب
انداخت کارساز خلقتش چنانچه مقابل نور ناری و عقب خزان
بهاری و دنبال ایام مسرات شام حادثات و در پی شهد حیات
شرنگ ممات آفرید همچنین هر گمراهی را خضر راهی و هر جا بکاهی را
استانهٔ جاهی و هر هلکت را سروری و هر ملت را پیغمبری مقرر نمود
همبرین منوال تا زمانی نسیم صنعتش رنگ و بو صفت با هر گلی می آمیخت
و غالیهٔ طرفه بو قلمونی امتحاناً بر رخ هر موجودی می بیخت گاهی
گلبرگ نازک عیسوی را به شبنم افشانی جان بخشی گل گل خرم و خندان
و حینی گلزار بهار خلیلی را چون ادواح خلد برین شاداب و ریان
وقتی در پیراهن یوسفی جا گرفته نرگس بی بصر یعقوب را روشن
دمی براز اهیر آمال ذو النون بر دمیده گلستان جاهش را مالا مال

عنقاب بروزن مرغاب آب عمیق را گویند که نقیض پایاب است
از برهان شرنگ بروزن پلنگ بمعنی زهر است از برهان

ذو النون لقب حضرت یونس علیه السلام
منتهی الارب
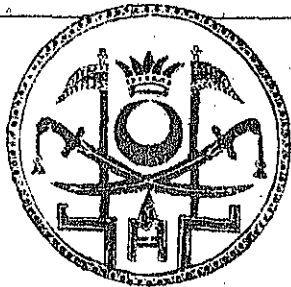
شکفتن می‌شود + رفته رفته بچار باغ آفرینش آنحضرت والاجناب
یسین خطاب آرام گرفت که عرش برین به تقبیل اقدامش پا بزمین
نمیگذارد + و فلک برای تماشای بزمش با یک ابرو هزاران چشم
میدارد + زمین و زمان در فضای اخفای قدرتش چنانکه در هوا مشت
غباری گردون گردان بحضور تمکنیش بدانسان که مقابل سکون اضطراری
لیلی شام در فراق پرستارانش از هلال کج ابروست + و سینه قمر
از نشدن بادریسه بارگاهش محتاج رفو + بانتظار اعجازش عالم
شب بیدار ماهتاب از ازل گریخته خوابی + و بر ایوانگاه بیکنایش
مصداق عبودیت حجابی + فردوس خاشاک فشانده بساطش
که بموجه شمال مصرش اوج گزین گردیده + دوزخ اخگر کانون قهرش
که برای سوختن ارواح شیاطین تا اسفل السافلین رسیده + زور آزمای
که بضربه گرز گرانش روح مخالفان سر سنگ از قالب ناپاک
چون شرر از سنگ بیرون جسته + دادگستری که به طنطنه سیاستش

۵ بهار عجم در صفات چشم آورده ۱۲

۵۳ دیوانگاه ش‌ل دیوانخانه محل نشستن امرا و ارباب دفاتر نظامی سه دیوانگه عرشیان در گذشت برج آمده و برج را در نوشت +
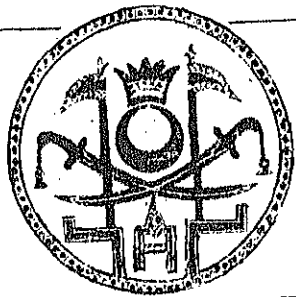
لشکر صد فتنه در گوشهٔ چشم غمزه طرازان محصور نشسته کریمی که
نظر لطف بر بی زبانان حیرت خانهٔ هیچمدانی انداخته خسرو ابن گنج
قفل خاموشی از دهان طیور و وحوش بر گشود حکیمی که غبار رمد
از چشم حقیقت بین ابو تراب بطرفة العین دور ساخته ابر بکاران
خزنهٔ نگاه را بگلاب افشانی صحت و شفا سیراب فرمود از فیضان
دست حق پرستش مجنونان را لیلی عقل و کیاست دلبرانه در کنار
واز وزیدن نسیم دعایش ابر رحمت در عین قحط و غلا بر ساحت
هستی مروارید بار به اثر اعجازش شجر و حجر با چهچه دلربای طوطی
بل با ترنم بلبلان سدره و طوبی در قیل و قال به لعاب دهانش
که در بیر چیدیه ریخته زمزم خاک نشین و کوثر غرق عرق انفعال
به اوجگاه جلالش مهر خاوران ذره مثال سرگردان و آوارهٔ
و به اشارهٔ کلک انگشتش دائرهٔ بدر کامل چون های دو چشمی دو پارهٔ
ظلمتی که به پرتو شمع تلقینش از قلوب روشندلان کناره گزید

ف۱ کرامتی که از آن اشاره است معجزه گواهی دادن گرگ و آهو و سوسمار و غیرهم را بنبوة آنحضرت صلعم ۱۲

ف۲ یکی که از آن اشارت است معجزه صحت یافتن چشم حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه از لعاب دهن مبارک آنحضرت صلعم

ف۳ از فیضان الخ

برنجت دشمنانش محیط گردیده و خاری که خارچین هواتش
از گلزمین طالع مخلصان فرو چیده بچشم اعدایش خلیده ارایبان
بنگاهش ثور را بخیال پیری زیر گردون نگیرند و اتصال نویسان
دفترش ورق مشکوک آسمان را برای تحریر سیاق کاسی نه پذیرند
تخمندش دراز از آن است که سلسله اش بیک واسطه به آدم
قدیم پیوسته نکانش در ناز از آنکه گوشه اش بار مرقاب قوسین
عهد مواخات بسته از صیت شجاعتش هزبر نیستانی چون نقش
قالی پامال موران و از آوازه رفعتش خورشید را از شعاع دست
حیرت ستون زنخدان اگر قاف وقارش بر بنه فلک تنک فلک
لنگر بگشاید مجموعه عالم را چون صدف گرداب نشین غرق بحر
خجالت توان دید اگر نسیم خلقش به رصات تلک و تنک بوزیدن
در آید از خار سرکشش زلت بوی گل سوری معرفت میتوان شنید
بدیوان ضعیف نوازیش اگر دریا شکستن حبابی قطره زن شود

به نیروی حراستش زنجیر موشش دریاست به شبستان عاجز پروری
اگر تار عنکبوت با سلسلهٔ مستحکم کهکشان دم تساوی زند زیبا
از هیبتش بهرام خنجر وار عاجزانه بحصار سپهر چنبری شتافته و از عدلش
شاهد شمع بخوف سوزش پروانه در حجلهٔ فانوس قرار یافته
عماری نشینان معرکه آرای حکمش فیل بدست سحاب کجک برق
زده اند که تیرباران بلا بسر اتشش نبارد و کشتیبان مریخ بند حفظش
طرار یغمائی فلک را برسن کهکشان محکم بسته اند که ایادی جور و ظلم
از جیب و دامان بر نیارد از کلکونی سر سوفارش دهن تنگ
حوریان را قطرات شرم از دندان بیرون چکیده از تیزی پیکان
آبدارش چشم خونچکان زره در آغوش تهمتنان صورت خواب
بدیدهٔ خیال هم ندیده سلیمان بحلقهٔ خدمتیانش نه بیا تا از نگین در انگشتر
خضر در جرگهٔ آبدارانش خوشنما تر از آب در گوهر بر رکاب ملازمانش
سکندر را خدمت آئینه داری در زمرهٔ معمارانش فغفور را شغل چینی کاری

چکک یعنی پاسبان است و
چکی یعنی پاسبان ۱۲ از لغات
ترکی [illegible]
قطرات شرم از دندان بیرون چکیده
حاصل معنی آنکه دندان در دهن حوریان بمنزلهٔ
قطرات شرم است ۱۲
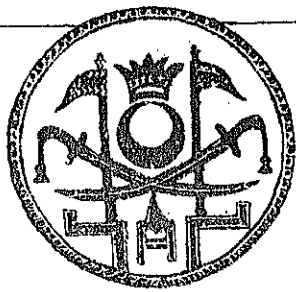
دشنه اش مدبسمله فرقان لسالت سپهرش شریک غالب

مهر رسالت بحضور صدای تیرش صیحه صور نغمه چنگ و رباب

بپیشگاه تابش صمصامش بارقه برق البصر کرمک شب تاب

دار و گیر احتسابش رزان را بجرم پیدایش می موکشان بدار

دار ایست کشیده حل و عقد تنبیهش صرصر و دبور را بجرم استیصال اینها

کوبکو تشهیر گردانیده از بیم تیر چار پر عتابش چشم بوالهوسان

نگاه هرزه مرس را در سیه خانه مردمک نشانده از سهم ناوک خدنگ

قیقاچ قهرش چین کبر و غرور در کمانخانه ابروی نمرود نخوتان

باقی نمانده مایه که نقاد طبعش بصد دل پسندیده زر کامل عیار

ایمان متاعیکه میزان دو چشمش بیک شرخ منند سنجیده کان

لعل و مرجان شمشیرش ارکان جهالت را سرانداخته تدبیرش بنیان

ضلالت را برانداخته فقره جبهاتش همفقره باصره سروری و نگم عرق

ناصیه پیغمبری انگه نگین خاتم سلیمان باهچه رایت آسمان سایش

لم سالت تقیع بمعنی عجایب

انتیجب ۱۲ مع صنیعه صوری

ترتیب صور ۱۲

معنی هرزه گرد و هاتب

معنی اسپ و نرینه

معنای ایک هرزه

سه قیقاج و سیاه جبهه

۹

و یای مجهول و جیم فارسی ترکی

بمعنی اریب و باصطلاح تیر انداز گشته

۵ سرخ بمعنی عین الدیک که از

چشم خروس هم گوید

از آن گنگی ست ساطع بیکر دقیق

در پله قاف و قارش برخشان را

کم از یک سرخ میداندم ۱۲

۶

شمشیرش الخ درین هم دو فقره

صنعت ترصیع بکار رفته که عبارت

از مقابله هر لفظ لفظی دیگر هم قافیه

آوردن ست ۱۲
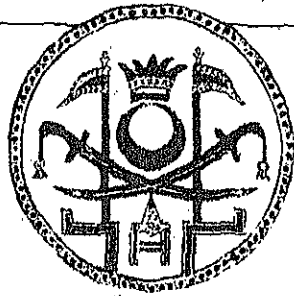
آنکه طرهٔ مسلسل بلقیس پرچم لوای عالم کشایش زلف حوریان حلقه
بگوش خم کمندش خورشید محشر رخشنده سنان رمح بلندش رقم
انتعاشش بهشتی سواد خامهٔ خشمش صور نشر او شفقش غبارهٔ دو سیه
بهرامش چاکر با حسینه برقش لمعهٔ قندیل شبستان سحابش با نجبا فی
گل بداماں خاکپایش عنبر خذف راهش گوهر گل کویش صندلی
خاشاک صحنش مخمل نعلینش محبر وحدت را دو ساحل وزبانش
رسول فصاحت را جای وحی نازل از وصفش همین بس که ممدوح محمود
جهان ست از حسنش همین کافی که محبوب شمایل انس و جان
یعنی خداوند زرفرف سریر گردون سپهر شاهنشه سلیمان دیهیم
لقمان ششیر شهر یار کونین خدیو شاهین فاتح جنگ بدر و حنین
مقیم مقام قاب قوسین فص خاتم کشورکشائی سجل صک فرمانروائی
جالس اورنگ خدائی علت غائی وجود و پیدائی صندلی نشین
بارگاه سرمدی سیار هفت قلمرو برجدی مخزن انوار صمدی
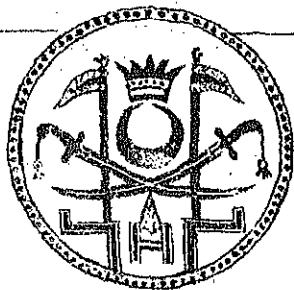
معدن اسرار احدی ہادی طرق و سبل مالک ذوالفقار و دلدل
اکرم و انجم رسل شافع و رافع کل معنی رمز یسین و طٰہ ماہ شب افروز
سُبْحَانَ الَّذِیْ اَسْرٰی خاقان انبیا برہان اصفیا خیر الورٰی
بدر الدجی احمد مجتبی محمد مصطفی عَلَیْہِ مِنْ صَلَوَاتِ اللّٰہِ اَنْمَاہَا
وَاَزْکَاہَا صَلٰوۃً طَیِّبَۃً مُطَہَّرَۃً دَائِمَۃً اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامِ بَعْدَ وَمِنْ
فَعَدَ وَقَامَ کہ تا عنقای مرصع پر حمد و ثنا بر قلل بلند نظم و بیان
بیاوری شہپر انامل و بنان نشستن گیرد و سہام خطیای ما از چلّۂ کمان
زبان فصحای مان بآیات احسان و آوان حسن سمای رحمت خدای
بر مفارق گدایان آستانش بال افشان و بیلک سخط الٰہی بیکدگا
از قفای گردن حاسدانش پران باد شعر
یَا رَبِّ صَلِّ وَسَلِّمْ دَائِمًا اَبَدًا عَلٰی نَبِیِّکَ خَیْرِ الْخَلْقِ کُلِّہِمٖ
حالا رہین منت نغمہ طرازی سخن و شیفتۂ زمزمہ پردازی طبع سحر آیات
خویشتنم کہ زاغ قلم بتاثیر نشید سراپا اعجازش از مضامین بوقلمون

بیلک بروزن تیلک قسمی از تیر باشد ۱۱
و بیای مجہول نوعی از پیکان باشد ۱۲
سخط بالضم و بفتحتین و بضمتین یعنی خشم گرفتن و ناخوشنود شدن ۱۲
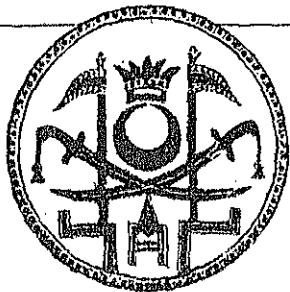
پر طاؤسی برآورده، آهنگ آن دارد که ازین ویران کده دیو لاخ[1]

چون دعای مستجاب پریدن کرده بریاض لاهوت که مسکن سیمرغ آشیانان

آوازهٔ تجرد و مقر مقربان صحف تنزهست، باصول رقاصی جلوه

آرا کرده، لیکن من ژولیده بیان را تاب این کجا که با تنک دلی

دوات و پریده رنگی قرطاس سرانامل را بتحریر چنین پیچیده داستان

که در درازی با عمر طویل کمنی بکیسان ست بجنبش در آورم، آری اگر

شئون افعالی حضرت لایزالی بنحوی اشرف وطرزی الطف بوهم

اندر آید، یا شاهد اسمای یزدانی بجلوه خانهٔ معلومات انسانی

یکباره پرده از رخ کشاید، ممکن که چهرهٔ مراد در آئینهٔ جمال نمای

عقل و اندیشه جلوه شانه تابد، و شیرین مدعا در آغوش خسرو فکر نازسایم

جانانه شتابد، پس ملتزم آمد که وجنات فقرات مرقومه وطرائف[2]

صحائف منظومه را بنافهٔ نافهٔ تعطیر مضامین مناجات و عنبر

ترویج عرض حالات، چون طبلهٔ عطار نخلخه بیز و مانندهٔ مشک تتار

[1] دیو لاخ مکان بودن دیو ...

۱۲

[2] طرائف جمع ...
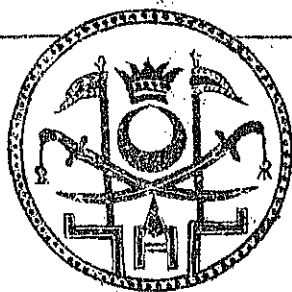
رایحه خیز نمایم + یارسول الله شبستان جانست از دیار هند همچو شمع

گریان آمده ام + یارسول الله بسایهٔ دامن رحمت شده از بار عصیان

سر بگریبان + یا نبی الله داد که اجامرهٔ هواجس نفسانی رهزن کاروان

ایمانم گشته + یا نبی الله فریاد که تند باد وساوس شیطانی بساط

حق پرستی را از ساحت قلبم نوشته + به صفوت گزینی خود که سر به مهر فتوت

در چشم بی آبم بکش + به خاتم النبیینی خود که به تشنه کامی نم جرعه از حسن خاتمه ام

بچش + بدو چنبر مشکناب که دماغ جانم را به روایح نیکوکاری معطر کن + بدو لعل

نایاب که زبان خشکم را بزلال مراحم تر + نقوش معاصی را از صحائف

اعمالم محو فرما + تا روز حشر بچشم خلایق ذلیل و رسوا نشوم + و عرف

شفاعت را بفردای قیامت بر رویم بگشا + که بگوشک نعیم و جنان مغرور و

نازان بروم + یا رحمة للعالمین اگر بمیرم همانا به اطراف کشور تو + یا شفیع

المذنبین اگر خاک شوم خاک در تو + جهان پادشاها مصرع

به صدیق و به فاروق و به عثمان + بر سر منزل رضای خود مرسان +
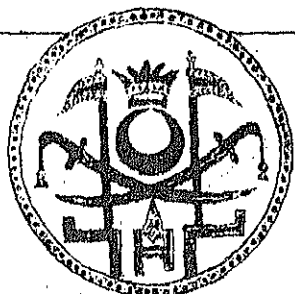
١٣

عالم پناها مصرع به آن خیبرگشای شاه مردان + دنیا و عاقبتم را بخیر گردان +

تمت

تقریظ نثر خدیو گردون سریر امیر منشی امیر احمد متخلص با میر ملازم خاص بارگاه عرش نظیر

بالیدن خامشی بر خویشتن بجاست که باری در حمد باری بجا بسید + و نالیدن گویائی بر خود سزا که اندرین معرکه خجالت ها کشید + عجز را ناز بر ناز که دامن مقصود بدست آورد + و حوصله با ندامت دمساز که درین راه کاری نکرد + بصارت از مشاهدهٔ نیرنگ قدرتش آئینه دار حیرت + بصیرت با دراک شئون صنعتش همه تن عبرت + غزال هوش در بادیهٔ شوق ادراکش گم کرده رم + گردن توسن خرد در عرصهٔ ذوق دریافتش بپای ندامت خم + هوای که درین چمن می وزد شمیم عجز بر دوشش ست + و نوای که ازین انجمن می خیزد ترانهٔ تقصیر در آغوشش + اینجا اعتراف نارسائیها عین رسائی ست + و اقرار ناشناسائیها همه شناسائی + جگر لاله از آتش شوقش داغدار + و طرهٔ سنبل بهوای ذوقش
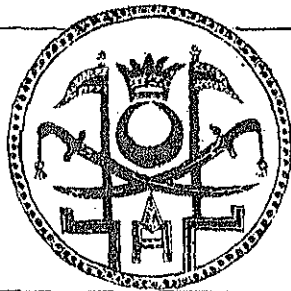
با پریشانی همکنار، آتش گل در چمن برافروختهٔ او، و سینهٔ سوسن
در گلشن سوختهٔ او، چمن آرای که بهار را از موج نکهت گل کمند بدوش ساخت
تا دیوانه مشربان وادی محبت را سلسلهٔ جوش وحشت بدست آید،
و هوا را با ابر بهاری هم‌آغوش فرمود تا نامیه را در آفرینش گل و
ریحان قوت افزاید، و لولهٔ تحریر حمد یزدان از پخته کاران خیال نسبت
خام، و حوصلهٔ تقریر ثنای ایزد از کامل عیاران سودای است نا تمام،
گوهر شاهوار ذات محمدی پروردهٔ آغوش صدف رحمت
اوست، و لعل گرانبهای نفس نفیس احمدی تربیت یافتهٔ
کنار معدن مکرمت او، زهی درّ یگانه با آب و تاب که بعکس اندازیش
عرش و کرسی روشنائی گرفت، و خهی لعل درخشان رشک آفتاب
که ساحت افلاک و سطح خاک از وضیا و بها پذیرفت، نشیمن بهشت
نتیجهٔ ظهور اوست، و مسدس شش جهت تجلیکدهٔ نور او، و مخمس حواس خمسه
بهمین ذاتش موزون، و رباعی عناصر اربعه از فیض صفاتش

۱۵

بحسن قبول مقرون مثلث موالید ثلاثه از پرتو وجودش پیرایهٔ
هستی پوشیده و مثنای کونین تمهید شهودش از کلک قدرت
چکیده ذاتش معمای وحدت و صفاتش لغز کثرت
نورش مطلع قصیدهٔ نبوت و ظهورش مقطع قطعهٔ رسالت شعر
در نظم وجود همه پیغمبر مرسل چون قافیه در آخر و ملحوظ در اول
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم تسلیماً کثیراً کثیرا اما بعد
مخفی مباد که از سالهای دراز بباطن فیض مواطن خاطر همایون
خسرو ذیجاه خدیو عالم پناه حکمران ملک صورت و معنی
نظام بخش ولایت ظهور و خفا فرمان فرمای ممالک ارواح
و ابدان فروزندهٔ شمع ایقان و ایمان صاحب خلق محمدی
تابع شرع احمدی نوبهار جلال نوبهار جمال نیر سپهر علم
گوهر محیط حلم معلی القاب عالی جناب حاجی حرمین شریفین
نواب محمد کلب علیخان بهادر فرزند دلپذیر دولت انگلیشیه
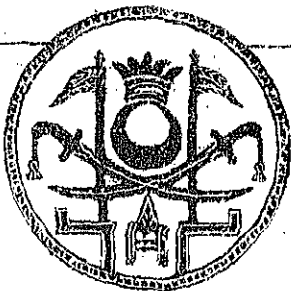
١٦

شهریار معدلت دستور و والی ممالک شهر مصطفی آباد عرف رامپور خلّد الله
ملکه شوق وصول سعادت و شرف تقدیم مناسک حج بیت الله و طواف
کعبه حرمت پناه و زیارت روضهٔ مقدسهٔ حبیب خدا اشرف الانبیا
علیه و علی آله و صحبه التحیة و الثنا در جوش و نفس مقدس حضرت اقدس
در فکر تهیهٔ این سفر مبارک با تیا بهیا دوش بدوش بود اما بسبب موانع
گوناگون و عوایق بوقلمون که اهم آن نظم و نسق مملکت و انتظام
دارائی سلطنت باشد این عزم از قوه بفعل نمیرسید و این تمنا
از خفا سر بظهور نمیکشید تا آخر در سال یکهزار و دو صد و هشتاد و
و نه هجری عنان ضبط از دست اختیار رها گردید و شوق زیارت
خاطر دریا مقاطر خدیو کیهان را بیخویشتن گردانید تا اینکه در شهر
مبارک رمضان علم عزیمت برافراختند و طرح نهضت انداختند
و چون کیفیت فرشتگی با ذات مطهر علت غائی وجود کون و مکان
خمیرمایهٔ آفرینش حضرت سلطان بوده است بهمان قرب بسبب سفر

17
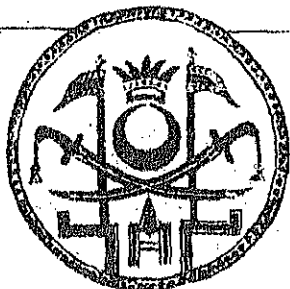
غایت علوی شوق و نهایت هجوم ذوق آتش محبت زبانه کشیده
و از کلک انجم سلک نثری شوق انگیز بتراوش رسید که اشعهٔ
بارقهٔ عبارت دلفروزش در فضای لامکان تابید و دبیر فلک
بشنیدن این معجز نگاری که اتفاق تحریرش بکمال تعجیل در زمانهٔ قلیل
افتاد دست از عهدهٔ خود کشید الحق گلشن تازه بهار اعجاز بر صفحات
قرطاس دمیده و نو آیین نگارستان معجز طراز جلوه آرای سطور گردیده
فقراتش با سلسلهٔ انوار تجلیات هم پیوند است چراغ چشم بینش ملکوتیان
از آن جلا نه پذیرد و عبارتش بر او نسخه کردن حوران جنان محو شیفتگیست
چگونه در مردمک دیدهٔ روحانیان جا نگیرد و خال مشکین پردگیان
پردهٔ غیب با هر نقطه اش دل آویخته و زلف عنبرین حوریان جنان
با هر سطرش طرح اتحاد ریخته و هر لفظش منظور نظر قبول یزدانیست
و هر نکته اش مرغوب طبع اقدس محبوب سبحانی حصول دولت
غیر مترقبه طی مواقف جلیلهٔ حرمین شریفین با کوکبهٔ ابهت و شوکت

۱۸

حضر وانه
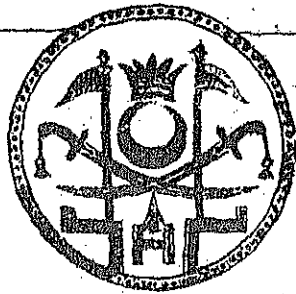
خسروانه بقبول این نزل کمانمایه دلیلی روشن هست و در حرم محترم

مرقد انور سرور کائنات علیه وعلی آله الصلوة بصدای بلند خوان

خسرو بلند اقبال در مجمع کثیر عرب و عجم و جم غفیر زایران حرم محترم

و هم آهنگی احسنت و آفرین مجلسیان آن بارگاه با صداهای نهانی

تحسین کروبیان تهلیل خوان آن درگاه جلالت دستگاه برپذیرایی

واجابت این نشر یدبیضا جلوه حجتی مبرهن و در کتابخانهٔ رسالت پناهی

رسیدن و قرین مهر خاص کردیدن این کتاب مستطاب مسمی

به قندیل حرم از التماس شیخ حرم محترم که پروانش بعینه در ذیل این تقریظ

برداشته میشود پیداست و از عبارت مضمون رسید مرقومه دارو غهٔ

کتابخانه ملفوفه عرضهٔ شیخ حرم علو رتبه این نشر عالی هویدا آری جهی پیمانهٔ سست

بزلال محبت سید ابرار و آل و اصحابش لبریز و گل زمینی هست لالهٔ

ریحان ولای مصطفوی خیز باش ای امیر نادان مکر ترا طبع

از اعتدال در افتاده هست که بفکر و حوصلهٔ مدحت این نشر و این ثنا در افتاده

له نزل الشمس ضیافت و مهمان

سرشتی مهمان کرانند بعد از شعایت

بجای که شهسواران عرصهٔ بلاغت سحبانی درمانده‌اند و هنرگه آرایان
سخن سپرها افکنده‌اند سراپای آن محجبات که از عهدهٔ انشی
برآئی و نقاب از عارض مدعا کشائی اینکه حرفی چند از خامهٔ زربخشی
وگلی چند از سرزمین طبع برانگیختی همه از فیض تربیت آقای نعمت بخش بود
که خامهٔ ات تحریر این تقریظ مبادرت نمود اکنون از در از نفسی باز آ
و زبان به دعا بگشا الهی پیشکش نفائس شریفهٔ تحیت و ثنای شهریار
قندیل حرم آرا در جناب رسالت مآب سلطان انبیا علیه الاف التحیة
والثنا مقبول بوده از آن بارگاه قدسی جلوه‌گاه رنگارنگ تائیدات
فرح فالی ذات همایونش برساد بمحمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد

نقل عریضهٔ شیخ الحرم محافظ مدینهٔ منوره السید محمد خالد پاشا که بزبان ترکی است

دولتلو فخامتلو افندم حضرتلری
قندیل حرم نام تقریظ مذهب کتاب شریف روضهٔ مطهرهٔ جناب رسالت پناهی
کتب خانهٔ عالیسنه وضع اولنمق اوزره گوندرلمش اولدیغندن کتاب شریف مذکور
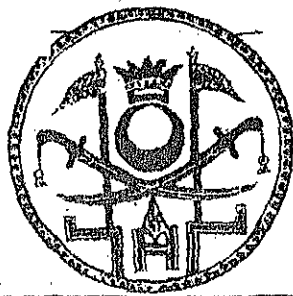
روضهٔ مطهره مهریله تمهیر اتدیریلوب کتبخانهٔ مخصوصه سنه وضع ایتدیرلمش

واولبابده خزینهٔ جلیلهٔ مشارالیهادن تنظیم اولنان برقطعه علم وخبر لفاً

تقدیم قلنمش اولمغله اولبابده وهرحالده امر وفرمان حضرت من له الامرکدر

شیخ الحرم النبوی و قائممقام محافظ المدینة المنورة

فی ۱۰ ذی القعده سنه ۸۹

ترجمه صاحب دولت و ذی فخامت حضرت صاحبم کتاب مذهبی

که نام آن قندیل حرم ست برای ادخالش در کتبخانهٔ روضهٔ مطهرهٔ جناب

رسالت پناهی ارسال فرموده بودند رسید و کتاب شریف مذکور

بمهر روضهٔ مطهره مختوم شده در کتبخانهٔ خاص مشمول گردید لهذا رسیدی

که از خزانهٔ جلیلهٔ حضرت نبوی تحریر شد بلف این عرضه پیشکش عالی نموده ام

درین باب و در هرحال امر و فرمان حضرت والی الامرست

نقل رسید

هندستانده کائن دار الریاسه مصطفی آباد معروف رامپور حکمدار عالی شانی

دولتلو فخامتلو نواب محمد علیخان بهادر حضرتلرینک انوار روحانیت
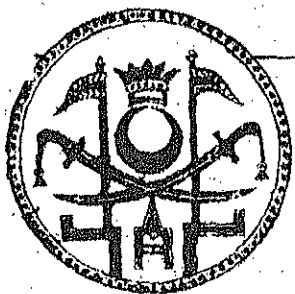
مقدسهٔ حضرت رسالت پناهیدن استشفاع واستمدادی متضمن تصنیفه
موفق بیورلدقلری قندیل حرم نام ضیا انتسابیله موصوف بر کتاب
مذهب مجلهٔ شریفه‌یی برای زیارت جناب فخر رسالت بو جوار اشرفه
تشرف قلرنده حضور مرحمت نشور حضرت سلطان انبیاده کمال خشوع وابتهال
ایله تلاوت بیوردقلرنده تیمناً و توسلاً روضهٔ مطهره کتبخانهٔ عالیسنه
وضع اولنمق اوزره حرم شریف حضرت نبوی مشیخت جلیله‌سی جانب والاسنه
کوندرلمش و مجلهٔ نفیسهٔ مذکوره اوتوز بش صحیفه‌یی مشتمل بولنمش اولدیغندن
خزینهٔ نبویه‌ده محفوظ دفتر مخصوصده قید و املا اولنه رق مهر مخصوص ایله
تمهیر اولنمش اولدیغنی مبین اصولنه توفیقاً اشبو علم و خبر مشار الیه
حضرتلرینک خزینه دارلری عزتلو علی اصغر خان طرفنه اعطا قلندی
فی ۱۷ ذی القعدة الشریفه سنه ۱۲۸۹ هجری
ترجمه چون صاحب دولت و ذی فخامت حکمدار عالی وقار دار الریاست
مصطفی آباد عرف رامپور که در هندوستان واقع ست جناب نواب
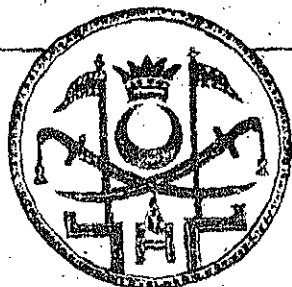
محمد علیخان بهادر دام اقباله بنیت استشفاع و استمداد از انوار تربت
مقدسه جناب رسالت پناهی صلعم کتاب مذهّب که نام آن قندیل حرم
ضیا توام است تصنیف فرموده برای زیارت فخر رسالت باین جوار
اشرف رسیده شرف حاصل کردند و بحضور رحمت نشور حضرت
سلطان الانبیا بکمال خشوع و ابتهال تلاوت نموده تیمناً و توسلاً برای
شمولش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهره ارسال فرمودند لهذا این جلد نفیس که
محتوی بر سی و پنج صحیفه است در دفتر خاص خزانهٔ نبوی مندرج ساخته
بعد ختمش بمهر مخصوص حسب ضابطه و قانون رسیدش بخزانه دار
نواب صاحب محتشم الیه یعنی صاحبزادهٔ معزز و مکرم علی اصغر خان صاحب داده شد

محرره هفتدهم شهر ذی قعده سنه ۱۲۸۹ هـ

[illegible] [illegible]

مخفی مباد که نام همایون حضرت خدیو عالم پناه نواب محمد کلب علیخان بهادر بوده است
اما درین کتابت که از حرم شریف رسیده است نواب محمد علیخان بهادر مرقوم آمده
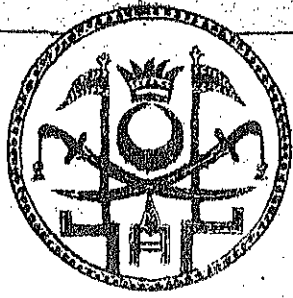
خاتمة الطبع هزاران هزار شکر شیرازه بند اوراق زمین و آسمان ناظم
حقیقی مجموعهٔ کن فکان که این لب لباب منشآت اولین و آخرین سرمایهٔ نازش اساتذهٔ
پیشین و پسین اعنی نثر منظم و مکرم مسمی به قندیل حرم نتیجهٔ کلک انجم سلک عالیحضرت
سپهر منزلت والاجناب قدر قدرت رحمت اعم آفریدگار سایهٔ اتم پروردگار
حاجی حرمین شریفین زائر شهنشاه خافقین دریای جود و سخا زر بی بها جناب نواب
محمد کلب علیخان صاحب بهادر فرزند دلبند دولت انگلشیه والی دار الریاسة مصطفی آباد
عرف رامپور زاد الله ملکهم و اقبالهم الی یوم النشور به تصحیح و تحشیهٔ ملازم خاص و
بندهٔ با اختصاص بارگاه عرش سر منشی امیر احمد متخلص به امیر باهتمام حاجی محمد حسین
صانه الله عن کل شین به دار الریاسة موصوف در مطبع رئیس المطابع در سال یکهزار
و دوصد و نود هجری نبوی بماه صفر المظفر مطبوع گردید و اشعهٔ فیض ارباب
بصیرت و بصر نور افزا بخشید الهی تا خاک آستانهٔ حرمین شریفین سرمهٔ دیدار ارباب
ایمان و ضیای خاطر اصحاب ایقان ست انوار تجلیات این شاهد بی نظیر
نور افزای چشم صغیر و کبیر باد به محمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد